

تفسير القرآن العظيم

اسرار

حضرت مولانا محمد امجد علی صاحب شاہجہان پوری مدظلہ العالی

الشيخ: يا شيخنا هذا المدرس يقول: نقول: نعم الزمان هو الذي

[Handwritten signature]

والله اعلم

عن رسول الله ﷺ

(2)
۱۳۱۲

CHECKED-2002



آن چیست که تهنه
که صورت اخبار
کام می شوند و
پیرایه خبرش
امید اول این
خود میکرد البته
ده حبلال
سامی باشم
دید حرفی

اسوالات مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی

سوال اول نسخ اگر ممکن است در احکام ممکن است نه در اخبار پس آیه مثلث
من الاولین و قلیل من الاخرین را نسخ قرار دادن بعضی کسان را
چون در سوال دوم فلا اقسیم به واقع النجوم قسم شده تاکید این
قسم بجمله والله لقسمن لو تعلمون عظیم فرمودند و بهش چیست سوال سوم
و اگر یه هل فی ذلک قسم لذلک حجر اهل چه معنی دارد سوال چهارم در مضمون
سعیکم لشیء کراشیه بود که بعد از یاد کردن سوگند با بحرف تحقیق موکد گردانده
اند سوال پنجم لعل در قرآن شریف براس چه معنی می آید سوال ششم
شجره ناره که از بعضی آیات مفهوم می شود مراد از آن کدام شجره است سوال هفتم
عطف مفرد بر جمیع و عطف جمیع بر مفرد اهل معنی کرده می پذیرند و در آیت
ختم الله علی قلوبنا هم الاية عطف مفرد بر جمیع و جمیع بر مفرد واقع است

بیست و نهم در افراد سبع و سبع آوردن قلوب و
 در آیه مذکوره چه نکته است مکتوب اول در معنی بعضی آیات شریفه
 ب نام مولوی محمد صدیق صاحب دایم بر کاتخم و جلاله الله کاسمه المصطفی
 بنی خلائق محمد قاسم سید ایگناه پس از سلام مسنون الاسلام عرض
 از دست دیرست که عنایت نامه سر پای منت کشیده باشد اما کمالی طبع
 حال مشتته و عوارض متنوعه بهانه دست کشیده اند و رنه تقصیر تاجیب
 ز نامه اعمال این حقیر نوشته نمیشد و بیرون آن نامه دیر آمده میادیم آمد
 روز بنام خدا نوشته ام کاش کار گذاری امروز در پیچه تلافی با فایده شود
 بوی سوال اول محمد من این مسلم که اخبار صلوٰه باشد یا کاذبه در خروج غیبه این
 همراه احکام کرده اند اما انتشار آن چون این است که احکام از اقسام آن
 باشند هر چیزیکه جهت انشا در آغوش دارد و مورد نسخ تواند شد که تکیه علیکم
 الضیام و لله علی الناس حجج البیت و غیره اخبار اگر چه بطریق تحقیق از قضا
 اخبارند اما چون مخبر عنه این اخبار انشائیت از انشارات لایزم تا زمانه نبوع
 صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی نسخ بودند گوید برین زمانه بوجه انقطاع و حیثیه
 محکمت داخل شدند انقضیه این اخبار و امثال آنها بدان مانند که حاکم علیه
 صادر فرماید و باز از اصدار حکم اطلاع دهد نظر برین بحیثیه ذاتیه یعنی لمجا
 من حیث هو این جمله اخبار باشد اما لمجا مخبر عنه از انشارات شمرده شود
 چون این سلک دقیق روشن شد دیگر باید شنید عقود که وعده هم بدان
 سردار دزین قسم اخبار و افاده جهت انشائیت برتر اند منی مینی که

اینجا احتمال تقدم مخبر عنه دو راز قیاس نیست و در عقود آن چیست که تهمت
 مخبر عنه بر وزه همگ اخبار مذکوره گردانند اینقدر هست که صورت اخبار
 پیرایه خبریه بر مجموع مضامین کشیده بایحیام تحقق در پی استحکام می شوند و
 بدست که ثلثه من الاولین الخ از اقسام وعده است گو در پیرایه خبرش
 تئیده آمیده واران را قومی گردانیده اند مگر باغزایش بالا برآمد اول این
 تقویت را چه ضرر اگر تنقیص موعود اینطرف بی نیازه کار خود میکرد البته
 صورت کذب درین میدان گرد افتانها میکرد و گویا سیر پرده حلال
 و بی نیازی نمی رسید زیاده ازین چه حاجت که سمع خراش سامی بکشم
 آری اگر تفسیر در پیش نظر همچنان می بود شاید بتامید و تردید حریفی
 جذبی نوشتم اکنون اگر فقط با اعتماد خیال نارسا و ذهن نا آشنا خود اینقدر
 دیگر بنویسم که اول در حق مقررین است و دوم در حق اصحاب یمن
 می ترسم که بخیله تفسیر بالا را سه نباشد ورنه دفع این غلیچان سهل بود که
 اختیار و اهل جنت و نار یوم فضل با قانیه یمن و پیار خواهد بود و پدید است
 که مقررین از ارباب جنت و نعیم مقیم اند ننو ان گفت که او شان را
 یمنین خود جانشینا هندا و مخصوصا وقتیکه لفظ یمنه و شمه را پیش نظر گیرند
 چه یمنه و شمه جا سه راست و جا سه چپ را گویند این نیست که مثل یمن
 و شمال بر دست راست و دست چپ حمل توان کرد توان گفت که
 بر او از اصحاب یمن و اصحاب شمال کسان اند که نامه اعمال شان بر دست
 و دست چپ شان بدهند مگر آن که این همچنان را بوجه قلت مزاوت

بلکه عدم نزاد است کتب لغت و کتب ادب اطلاع نبود با جمله اگر مراد
 از یمن و شمال دست رست و دست چپ بودی آن وقت محتمل بود
 که مراد از اصحاب یمن آنانی که نامه اعمال به دست راست خواهند گرفت
 و فرق تقرب و عدم تقرب در اینجا کار نمی کرد و به بخت رفقه کار خود خواهد کرد
 مقرمین را به درج علیا خواهند برد و باقیان را بدرجات سافله خواهند نشاند
 و وجه مدافعه این قسم قطع نظر از آنکه لفظ یمنه و مشتق از یمن این چه مردان
 شاید آن است اول نفس که شکر از واجات ثلثه است ظاهر است که اگر
 مقرمین را داخل اصحاب یمن خواهند فرمود تفریع او بر سه چگونه رست
 خواهد آمد و یکنه و اوقات در باره ای سلاطین را اگر غور کنیم بعضی کارها
 می بینیم که از آنکه مقرره خود یک قدم بیشتر نتوانند نهاد و مامانها کماله
 مقام معلوم و بعضی پروردگان آغوش عنایت را می بینیم هر جا که خواهند
 بنشینند و وقتی که خواهند بایند اگر کیفیت مصوری در که خداوند پروردگار
 که روز جزا خواهد بود بر همین قصه فرود آریم کدام هیچ است که لوک او بدل خلد
 القصه ممکن بود که درین قضایا همچو قضیه کل کاتب متحرک الاصابع و صفت
 عنوانی تقرب و اصحاب یمن بودن را در اختل باشد مگر نه به اینخی که وصفانی
 علت و مقتضی محکوم است بلکه مراد است که محکوم علیه این قضایا جهت
 تقرب و یمن بود این نیست که مثل الکاتب ضاحک بالکل نحو و بیکار بود
 فقط اراده محکوم علیه اصل نماید مگر چون مایه علم من بعلم یمن خیال نارسا برین
 تخریس در سینه دارم نه در سینه جرئت این سخن در زبانم نیست -

جواب سوال

جواب سوال دوم و چه غرض از انقسم لولعلون عظیم مقسم علیه است که بالفاظ
 طیبه ان لقرآن کریم در آورده اند عرض نیست این مقسم علیه از مقسم علیها
 بیان برتر است که لولع کتاب از نور قرآن اگر اینجا نیست که شمس اگر بی نور
 پندرد و خمر را هم درستی نیست که درین حالت ظلمت ذاتی بدریوزه گری بود
 اینجا هم نیست که اگر خدا نخواسته قرآن شریف غلط باشد همه قضایا و منبیه
 غلط باشند بجز این مقسم علیه یمن غلط باید تا سامان را از خواب غفلت
 بیدار نماید مگر اینجا همه اقسام بیکرتبه افتاده بودند از سر انتساب این ایمان
 بجانب ملک علام غفلت در آن سپرده از ایمان دیگران ممتاز گردانیده بود
 نظر برین بوجه غفلت مقسم علیه غلطه مشاراً الیه را یاد و همه آماده قبول نمودند
 تا بساوا ایمان خداوندی را همچو ایمان دیگر سرسری فهمیده روگردانند
 و جمیع دیگر اینکه سفلیات را اگر بهر انفعال خاده اند علویات را جلوه افعال
 داده اند هر تنفری و انقلا بے که در خاک ان زمین رو میدهند مشاراً
 در عالم اسباب یمن کو اکب اند که باطوار مختلفه می آید و میروند عده تشریف
 و محین انقلابی که پس از انقلاب ظهور روز قیوم باین حدیث بر رو کا
 آمد نزول قرآنی است نظر برین زانچه این انقلاب از جمله زانچه برتر
 باشد نقشه این اجمال که از اجتماع جمله نجوم بحیث مخصوصه ظهور فرزند
 از جمله نقشه های که در حوادث جلوه گر می دارند حسن و اعلی باشد برین وجه نقشه
 دیگر حوادث که مقسم به خدا می گردید اند برین نقشه نزدیک سبب موصوفه مقسم علیه
 فقط جواب سوال سوم هل فی ذلک قسم لذی

جواب سوال

استفهام تقریری است و اگر کسی بمعنی تحقیق گرفته باشد مسقط اشارت
 نیز همین باشد مگر این جمله را بعد جملها کے متضمنہ ایمان مذکور بطور اعتراض
 آورده اند تا اینجا محض مضمره عظمت ایمان را آشکارا گردانند و جواب ایمان را
 بدلت مابعد محذوف فرموده اند بخیاں احقر مطلب نیست که اگر فرموده
 ما را بشیریم نخواهید نهاد چنین و چنان خواهیم کرد پس ازان بطور اثبات
 قدرت خود بر تنفیذ وعید فرمودند الم تری کیف فعل ربك الخ فقط -
 جواب سوال چهارم آنست که لست بسمیال صواب جواب اعتراض آنست
 اکثر کم نهان است که بل می گویند چون هدایت و توفیق دست خداوند است
 ماند دست ما کو توستان تا بان رسید همه را برابر چرا نگردانید و بسیار
 از کم عقلان بر زبان سخن می نمایند نظری برین فرموده باشد که ساعی
 بنی آدم از یک نوع نیست هر می نیات قبول خدا دارد و یا گوئیم هر منلی
 صواب حقیقت است و را هر یک را به نتیجه حدی می توانیم و همین یک سخن
 بطور دیگر بشود بان باشد که مایات بنی آدم چنانکه فرموده اند الناس
 من لدن واحد و از یک نوع است و از یک نوع است و از یک نوع است و از یک نوع است
 عرض تمام اینها را به یک آن عرض کردیم باشد و به این اشاره آنست
 که چنانکه پیشتر یاد کردیم آن کرد و گوئیم کار در از اختلاف کار هر یک
 با اختلاف و از یک نوع است و از یک نوع است و از یک نوع است و از یک نوع است
 انواع ساعیان باید رسید باز به این اختلاف و تفاوت و از یک نوع است
 نباید کرد و در دفعه را به یک پای نیز دگنم و چو را به یک پای نیز دگنم فقط

جواب

بنا بر این

جواب سوال پنجم حاصل خبر افاده ارتباط ماقبل و مابعد است اما نه هر
 ارتباط بلکه ارتباط سببیه ماقبل و سببیه مابعد و آنهم بطوریکه فیما بین یک غیر
 قار الذات با دیگر غیر قار الذات باشد غرض هم اینست که فیما بین سبب و
 مسبب تقدم و تاخر زمانی نباشد نه اینکه سبب و مسبب در بادی النظر
 غیر قار الذات باشند مثلاً گندم را اگر برشته افشانند این تخم زری سرپایه
 اسیدواری حصول غله افشان مضاعف پس لذت باشد و در غیر متعقل را
 درین قصه هم اگر چه سبب و مسبب غیر قار الذات نمایند اما انظار ظاهر
 پرستان همین گندم را سبب و مسبب دانند نه ظهور آنرا با سبب ترجیحی
 که موضوع له لعل است از معنی رجاء و رنیا ده اما آنانکه از الفاظ گذشتند
 یادین قصه نظر غور نموده اند لعل را بعضی شاید بگیرند و شاید را شکر
 پنداشته حیران می شوند نه شاید یعنی شک است نه لعل را باشک و کار
 فقط اشاره بامیدواری میکند که بنایش بر سببیه و سببیه بخاده اند و ظاهر
 که سببیه و سببیه مدعی شک و عدم یقین نیست شک و عدم یقین را اگر
 در هیچ موقع جابجایی آید و جهش آن باشد که در سببیه یک نسبت دیگر
 شک یاد وجود اسباب شک رود و در این نیست که در وجود اسباب
 و سببیه آنجا یقین بود و با اینهمه شک از میان خبر و چه این سوال
 ششم ناد و آیتیکه متضمن شجره مبارک است شجره که از اشجار کوه طور است
 تشخیص نوع او اینوقت یاد دارم از تفاسیر و ریاضیه که هر چه باشد در او
 همین قسم شجر معروف است حاجه تاویل چیزی که غیر یقینیه سببیه نیست

بنا بر این

مطابق ظاهر آیه بین شجر دنیاوی است گو مسقط اشاره بطن آیه چنبره دیگر
 باشد و شاید وجه استغفار همچو خطرات باشد الفصه لکل آیه ظاهر و بطناً
 مسلم است و ظاهر آیه رو به بین معنی ظاهری دارد جواب سوال ششم وجه
 که است عطف مجموع بر مفرد و مفرد بر مجموع باین معنی بفهم هنوز نیامده که جمع
 مقابل تشبیه و مفرد معطوف و معطوف علیه نتوان شد شاید مرادشان چیزی
 دیگر باشد یا عطف جمله را بر مفرد مکرره داشته و غرض شان این باشد که
 جمله را بتاویل مفرد گردانیده اگر فاعل یا مفعول گردانند مفرد را بر عطف
 نکنند و اگر مرادشان بین است که آنجناب نوشته اند یا او شان در تمهید
 این قاعده خطا کردند یا در تحدید این دائره بخلط افتادند این نوع بر صفت
 شش مثل باشد و هر صفتی بزرگ و اگر بود یکی از آن مکرره هم بوده همه
 و این که در قرآن شریف وارد شده از آن قسم مکرره بکران باشد
 و اگر تمهید و تحدیدشان همه صحیح است اعتبار معنی را بودن الفناظرا
 جواب سوال ششم همه مصدر است اطلاقش بر واحد و مجموع درست
 است و حکمت در اختیار لفظ سمع بے آنکه بعلامات جمع بنوازند بنظر این
 کم نظر آن است که در قلوب و ابصار اختلاف انواع است و وجهش
 آن است که آنچو منظر افعال اند و ظهور افعال بدون ملکه و قوه که
 بالیقین وجودی باشد صورت نبند و تفاوت و تشخص وجودیات بر
 حقوق فصول و منیرات بدست نیاید بدین وجه اختیار صیغه جمع نهیب
 آمد و استماع قسمی از افعال آیه آواز دیگران بگوش رسید و کما جزو

میکند همچو آنکه محو البصار و قلوب نور نظر با محبت بر آمده معصولات را
 در بر یکیش و ظاهر است که جهت انفعال من حیث هو انفعال و تحقیق
 فقط از روستی عدم دارد و در قبول آثار که کار انفعال است از چه
 روستی اگر عدم نگیند تحصیل حاصل بر سر افتد مگر اینهم میباید است
 که عدم من حیث هو عدم مختلف الانواع نیست اگر هست وجود است
 اعتبار وجود عدم را چنان مختلف الانواع گردانند که اعتبار اشکال و اشکال
 سایه را مختلف الانواع نمایند چنانکه اینجا اشکال نور سایه می نمایند و رنه
 و حقیقت سایه را با شکل چه کار که او عدمی است و این بهر وجودیات
 باشد همچنین انفعالیات را قیاس باید کرد که فی حداتها واحد باشد اختلاف آنها
 بحیثیت اختلاف مقولات باشد مگر چون مسقط اشاره علی سمعهم فقط قابل انفعال
 نه بلحاظ مقبول افعال و رنه ختم چه فائده دهد بالضرور ایراد بصیغه مفرد و نسب
 آمد اما اعتبار مقولات که جمعیت را و ان سپرده صحیح عطف گردید تا اشاره
 شناسان بدانند که غرض از ختم دفع آواز با است نظیر بین اخفا فو بوسیله علی
 با آواز های گوناگون پیوسته فهم ختم را بر فهم آنها خواهد کرد و الغرض غرض از عطف
 اشتراک ختم است در معطوف و معطوف الیه و ختم و سمع اشاره تنوع میکند بدین وجه
 انجام ختم تیر دو جا بیک اندازه شد و پدید است که ختم فعلی است شدی و قلوب
 و سمع بجانب مفعول افتاده اند اندرین صورت عرض اصلی از عطف
 بیان کیفیت مفعولی یعنی کیفیت و انجام فعل بلحاظ تعلق مفعول باشند
 چو آن کیفیت هر دو جا مختلف الانواع شد عطف بر امتحان خود ماند

البته انقدر فائده زائده بدست افتاد که سمع بحیثیت ذات واحد
 و این تعدد محض بالائی است فیض مقبول است و این بدان ماند که
 در قالبی معدنیات مختلف الانواع از سیم و طلا اندازند چنانکه آنجا و حیات
 شکل قالب با انواع مختلفه پیوسته از هر یک وحدت و وحده خبر میدهند
 همچنین اینجا خیال باینکه بود - کترین و متعلقان کترین همه شمول غایات
 ایزدی هستند و بخدمت بیان محمدشیرالدین صاحب و میان محمد سحاق
 صاحب و برادران خود از من سلام برسانند و از احمد سلام خوانند و دیگر
 هر که برسد و یاد ماند از من سلام و من باده سوال و آیت فاذا
 انشقت السماء فکانک و سوره کالدخان آیات و بعضی آیات دیگر
 ربط آیت فبائی آلاء ربکم انکذبان در منم نمی آید زیرا که نعمت و آئینها
 نیست سوال و هم جمله لیعلم الله من یتصیر که در سوره حدید واقع است
 با وجود قدیم آوردن لام بر اے کدام فائده است مکتوب دوم ایضا
 بخوان نامه مولوی محمد صدیق صاحب مراد آبادی سر امانت
 و محبت مخدوم مکرم مولوی محمد صدیق صاحب الله تعالی - کترین محمد قاسم
 پس از سلام مستنون مدعا نگار است در جواب نامه اول اگر چه تاخیر شد
 مگر تقصیر نشد پس از ورود نامه اول روزی چند بود چه کاملی تاخیر شد
 باز از یادم رفت وقت روانگیم بر اسپور منجھار ان یاد آمد جو اشش نوشتم
 و همزه گرفت و بدل سهم کردم که بر اسپور نظر ثانی کرده بڈاک خواهم رسانید
 ایلدر هجوم اجاب فرصت نیافتم بھدران ایام اسباب کشاکشی بریلی

سید

خاستند هر چند خواستم که نزد امیر لوی محمد سیر صاحب کشیده بروند و این
 زواروی در ارسال التوار و دیگر در آمد وقت واپسی از بریلی یاد دارم
 آن نامه رای نفی الدین خان سپردم یا مولوی احمد حسن صاحب همراه خود
 بغرض نقل بردند القصه آن نامه را از یک ازین دو صاحب باید گرفت
 باقی ماند سوالات دیگر جواب آنستادین نامه عن سیکم آیات سوره
 رحمن که با آنها اشاره فرموده اند اشاره بنعمتها دارند که به سلب آنها آیات
 مذکور دلالت دارند ظاهراً است که سلب نعمت بر وجود نعمت منتهی است
 و این نعمت ظاهراً است که اینجمله امور شاراً الیه یا زوال سامان نعمت اند یا زوال
 که این نعمت است و لفظی علم الله بر نفس تقدم و تاخر یا قبل لام و یا بعد
 آن دلالت میکند بر تقدم زمانی خاص اگر گوئیم امر حبت اسراج لیتور المكان
 لام لیتور بر طایفه اسراج و سلولیت تنور و تقدم و تاخر ذاتی یا قبل و یا بعد
 دلالت خواهد کرد بر تقدم و تاخر زمانی آنکه از انزال کتب و انزال حدید
 هم خود از زمانیات و حوادث می نماید جوایش چیست جوایش امنیت
 که چنانکه تخریر المکنه اول نقشه میکشد و باز موافق آن تمیر می نمایند همچنین
 بجهت بنا بر ایجاد این عالم اول نقشه کشیده اند نامش شاید عالم مثال
 است و گمانم چنین است که آن قدیم است در آن عالم اول این تقدم
 و تاخر بر پیرایه تقدم و تاخر ذاتی بر روی کار آمد و باز موافق آن ظهور
 فرموده به تقدم و تاخر زمانی سووم گشت اینجا چنانکه انزال کتب انزال
 حدید ذاتی و حادث است همچنان علم مذکور هم حادث باشد و اینجا هیچ

قدیم اند علم هم قدیم باشد و چون نباشد هر چه اینجا است همه اول اینجا بوجود
آمد یا بر طبق آن اینجا ساخته شد اینجا اگر انزال و ارسال و علم است آنجا
نیز اینهمه امور باشد آری هر جا مناسب آنجا لیکن این حدوث اینجا
پس از قدم علم اول منافی شان الوهیت نباشد کس نمیداند که شاید تعصیر
پس از اختتام آن بعد آن که اول علم نقشه بدین باشد بر حدوث علم
وقت شاید دلالت نکند بلکه شاید مذکوره علم ظهور و ظهور علم اول
باشد چنانکه این وجود ظهور وجود اول بود و الله اعلم بحقیقه الحال بهم
برادر این جمله خانان و مجمع حاضران سرگشته اگر یاد ماند سلام
عرض دارند مکتوب سوم بجواب بعضی شبهات وارده بر آیت
خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء
ربك عطاء غیر محذور و معنی شعر شنوی زنده معشوق است
عاشق مرده به جمله معشوق است عاشق پرده به السلام علیکم -
جمله خطوط سوخته آتش شدند آن وقت یاد ماند که خطوط جلال
سوختنی نیز زین سبب تعیین سوالات سامی و شوار افتادند حافظ ام
درست و نه توجه به همچو امور با دارم و نه خطوط موجود آنچه همچو سخنان بازی
و گوشش است بنابر جواب میگردد و انهم اگر غلط افتد و مردم در عبادت
السموات والارض هر دو احتمال است اگر معنی استیصال مراد داریم
چنانچه اکثر همین کنند و در امثال این کلمات مراد دارند آسمان و زمین و فرخ
و جنت مراد خواهد بود و اگر نظر بر صیغه ماضی افکنند آسمان زمین را قتل لازم خواهد بود

مگر هر چه باشد منافعی خلود نخواهد بود بلکه بلا نفعی خواهد افزود اول دوسه مقدمه
 عرض میکنم آن را در گوش باید نهاد اول هر چیز را از ماده و سامان حدوث
 بقا و خویش از حدوث و بقا ناگزیر است باز در صورتی که این همه سامان
 در گانه ای است اسباب وجود آنچیز نیز ضروری مکان را از حدوث و بقا و خویش
 ازشت و گل و چونه و چوب و غیره و هیئت مجموعی چاره نیست و در صورت
 فراهی این همه این هم ضروری است که مکان در راحت و وجود جلوه افروزد
 دوم لکن الخیر کالمعائن دوم مشهور باد و ام موعود نشخرونی که
 آن را در قلوب میسر آید این انود سویم هر چیز را دو گونه عمر است یکی طبیعی
 دوم عرضی مثلاً ثمرانیه را بعد بختن اگر بطور خود گذرند پنج و شش روز باقی
 ماند و بس و اگر در سر که یاد رهند و روغن اندازند همون انبه سالها سال ماند و
 متعفن و متغیر و فاسد نشود چون این دوسه مضمون بدیهه حذام شدند این هم
 باید شنید اگر آسمان زمین آخرت مراد گیرند اول این دوم و خلود که بهر کفر
 و مومن در دوزخ و جنت است بوجه بقا و خلود زمین و آسمان اندیازیم
 قضا یا قیاس تهاتر دل رسد چه آسمان و زمین اندیازیم هر چند آسمان زمین
 نبود که خمیر مایه بنی آدم بود اما ازین هم چه کم که بدل مایه تجلل آن توان از مردم
 اینست که قابلیت بسما داده اند و قابلیت که زمین نهاده اند بمنزل علته تمامه بی
 آدم و دیگر اشیا و واقعته فیما بین السماء و الارض است و همین باشد که گفته شد
 بعد السموات و الارض لفظه ما بینهما می افزایند تا دانند که این تعقیب ذکر است
 شمره آن تعاقب ذاتیست که در علت و معلول و سبب و مسبب خانه نشین است

باز بارشاد جعل لكم الارض فزادوا السماء بناء وانزل من
 السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لكم باين طرف راه نموده
 که سامان بقای بنی آدم بین ارض و سماست که اول ذریعۀ حدوثشان بود
 مگر اگر فرض کنیم که خاک را از میان بنیم گرفته اند و دیگر پرا بر او در برابر آورند
 و رکارا حراق بیج فتور و قصبور و نیاید باز اگر آب را بریزند و هواست که
 برزند و همچنین بدیگر کنندگان آتش کنند احتمال فتور خارجی هم برخیزد لیکن
 بیشتر نظر بر طبائع دارند و خیال سوانع خارجی به اندام برب آرد که احتمال سوانع
 خارجی در پیش آید ورنه بدون استثنا سوانع قضایا بر طبعیه پیرایه دوام کشند
 مثلا گویند آتش میسوزد و آب آتش را میخشد از زهر میرند و از آب حیات باز
 زنده شوند اینهمه قضایا بر طبعیه پیرایه دوام مذکور شوند و هر کس ازین قضایا دوام
 فهمد حاصل آسمان و زمین و وزخ و جنت هر چند اصل خمیر بنی آدم نبود بلکه
 خمیر انسانی بشهادة يوم تبدل الارض غیر الارض و السموات
 بسدل میشود مگر این تبدل همچو تبدل خاک بجای خاک موجب تحلیل تاثیر خمیر نباشد
 و خود پدید است که آسمان و زمین را اگر فناست با سباب خارجی است نه فنا
 پنهانی عناصر که در طبائع انسانی و حیوانی و غیره سخاوه اند آنجا رخسار گریبان جانی
 شان شود و شاید همین است که از اول تا آخر یک انداز قائم اند فارجم
 البصر هل تری من فطور و همین است که فنا را ارض و سما بفتح صو
 تقدیر یافته اند و بصورت مقتضای طبعی ارضی و سمائی دوام بود پس چون
 این دوام طبعی را در نظر دارند باز بر خمیر پیرایه بودن بایست آنها نظر نگارند این

مستحق شود که ارض و سما را دوام هست و تا دوام آن خدا دوام بنی آدم ضرورت
 و الله اعلم بحقیقه الحال باز اگر ذبح موت را در خیال خود محفوظ داشته بیا د
 آرند که فنائیت سما و ارض را در کار آنها داده اند احتمال موانع دوام
 هم برین استمرار آنحانیست با جمله خلوق بنی آدم را که درین آیه مذکور است
 اگر بوقت بقا و سما و ارض دار آخرت دارند گویا معلول را با علتش بیان
 کرده اند تا بر خلوق دوام شان برهان نیز همراه بود و احتمال دیگر راه مذکور
 دوام ارض و سما بمنزل شیخود است اندرین صورت یقین خلوق را استحکامی
 دیگر بدست افتد و اگر از آسمان و زمین درین آیه کریمه آسمان و زمین دنیا
 مراد دارند بالا هر آنچه مذکور شد انجم شنید نیست که اصل مقتضای طبیعت
 این است که هر شیئی را تا بقا و سما و ارض بقا بود و بس و اسباب بقا اگر بقا
 برسد میباید که این شیئی هم در رکاب او باشد نظیرین زیاده از زیاده مدت قیام
 بنی آدم اگر معیت او شد همان مدت قیام و بقا و ارض و سما باشد زیاده از او
 اگر بقا بدست افتد همانا از سبب دیگر بود و اندرین صورت می باید که مدت قیام
 و بقا می بنی آدم باعتبار اصل فطره زیاده از مدت قیام ارض و سما بنود آری پیشتر
 خوبی عنایت و غطت همه ایم شان این مدت را بشمار توان آورد و زمین سبب
 افزایش با سبب دیگر لازم افتاد این است که اول خالدین فیها مادامت
 السموات و الارض فرمودند باز با شتار الا ما شاء ربك افزوده
 مگر چون در نظر بنی آدم که کونه اندیشی شان از کوتاهی اعمار شان هویداست
 چه درین عمر کوتاه دورانند شبها و دور و دراز چه و مانند عمر آسمان و زمین عجلست

که زیاده از آن چه باشد توقیت بجز آسمان زمین مناسب آمد تا این طول تقابل
 آنها که همسنگ و هم مشهور است این مضمون را بدل محکم زند باز افزایش
 الا ماشاء سرایک میالغی تحقیقی دیگر باشد چه بنیدیه هر کس بلکه جمله صفاتش
 را زیاده از بقا برایش بقا نبود و میدانی که خداوند عالم را تا کجا هست و اصل
 همین است که هر چیز بحالت اصلی خود باشد چه عرض عوارض اتفاق است و
 اینجا هم مفقود است صفتی مفرح صفتی دیگر توان شد حجت معارض
 غضب میتوان شد مگر اسباب خارجه را آنجا بحال تاثیر نیست فکر فرمایش
 امید رخ و آسایش را در خیالی خام جلوه دهد و اگر استنار الا ماشاء سرایک
 بدین خالین بیاورند بلکه استداراک آن فنا مقصود آرند که مخالف طبیعت
 ازین سما آید خلاصه مرام آن باشد که از فنا خارجی حسابی نباید گرفت بلکه بیرونی
 طبعی نظر باید انداخت مگر خود دانسته که همچو موالید ثلثه آسمان زمین را بوجه
 تضاد ارکان فنا طبعی زیر حکم خود نگیرد و آنهم معلوم شد که در همچو قضایا نظر اگر
 باشد بر طبیعت باشد پس اندرین صورت این توقیت و تعلیق نصی صریح
 بر شلود دوم باشد و بوجه نکات معروضه بلا نعتی عظیم بدست آید و الله اعلم
 و بلکه آنهم ربط استنار باین مضمون که عرض کرده ام بطور اتصال مستقیم نتوان شد
 و اگر ای محاوره تسلیم کند بطور انقطاع خواهد بود و العاقل تکفیف الاشارة
 جواب سوال سوم رخ زنده معشوق است عاشق مرده به یاب الاستینا
 عاشق معشوق ضایع و خود را نمی است یک از رضا می خود را برضا می
 دیگر است زندگی که عبارت از حسن بالاراده بود بال و پیر انداخت

و چون این است این حیثیت و این اعتبار از زندگی هم دست برداشت
 و نه زندگی بے ارادت حیات بے شئیت بود و هوکما تری به جمله معشوق
 است و عاشق پرده به عاشق را احتیاج و نیاز و معشوق را بی غرضی
 و بے نیازی لازم است و میدانی که حاجت خیر از عدم خیر و حاجت نان
 از عدم نان است و احتیاج آب در صورت عدم آب و اگر وجود این شیار
 است باز بجهت طور بے نیازی است پس هستی منطاط معشوقی و نیستی مدار عاشقی
 بود اندرین صورت جمله معشوق آمد مگر چون وجودات خاصه را احاطه اندامها
 چنان ضروری است که مقید را قیود و آغوش گیرند و از چار طرف گرد آیند
 لاجرم جیلوله آن همچو جیلوله پرده در میان آن وجودات و مدرکان آن
 ضروری است با اینجهت تصویر شاید تصور این مضمون دشوار افتد مگر چه توان
 کرد که زیاده ازین توضیح هم دشوار است بالخصوص درینوقت که افکار
 دیگر بر سر اند پریر و ز جواب سوالی که تعلق بنفوذ قضای قاضی داشت
 برینج و شش ورق نوشتم دیر و ز جواب سوال که یکجے از وجود اجزا
 و وجود کل اتحاد و تغایر آنها تعلق داشت و دیگر از غنا
 و مزایا بر بود بزبانی عربی بر دو ورق کلان که مساوی چهار
 ورق این تقطیع باشد قسمی مردم امروز یاد غنایت باعث
 این تحسیر شدن عن هجوم سوالات و توان از افکار و مزاجست کارها
 دیگر که نتیجه آن در امروز و فردا سموع خواهد شد انشاء الله تعالی
 جل جلاله اطمینان از دل و فرصت از اوقات بر بودند انهم

در علم حقیقت و از قلم چه پیرزدا اگر غلط است و جهش اینست و اگر صحیح است الحمد لله
 جل جلاله همه برادران و اقارب خویش و یار و آوران حقیر اسلام را نیکو بگویند و چه
 متعلق تفسیر کریمه هل مجازی الا الکفور و وجهه اختیار اوصاف اربعه
 در سوره قل احوذ رب الناس - بسم الله الرحمن الرحیم کترین نام محمد قیام
 نام بخیر است عزیزان جان مولوی سید احمد حسن زاده الله تعالی پس از سلام
 و شوق بکنون مطالعه فرمایند از آن عزیز جدا شده بطوریکه شد به دلی رسیدم و دیدم
 که خطوط اطراف و جوانب رسیده نهاده اند بجمعه عنایت نامه مولوی عبد الغنی
 هم بود اول بهر جوابش قلم برداشتم و در اوقات خلعت کم و بیش نوشته غالباً شب جمعه که
 شب دوازدهم این ماه بود با انجام رسانیدم نوبت به بست و یک ورق رسید اکنون
 جواب نامه خود باید شنید بوجه هجوم اشغال اتفاق تحریر جواب نشده بود معاف نماید
 اینوقت هم دشوار است چه عزیزم حاجی ظهور الدین احمد که بتقریب استقبال
 حاجی مولوی ولایت علی مامون خود و برادر مامون زاده خود حاجی محمد اکرم آمده اند
 پیش نظر اند سگر خاطر مولوی احمد حسن صاحب عزیز تر است آن عزیز از آیت
 فضل مجازی الا الکفور رسیده اند و حاصل سوال بطاهر اینست که
 جز او سزا مخصوص بکفارت نیست عصاة مومنین نیز بجهنم اعادنا الله منها و نند
 و معذبه شوند اندرین صورت این حصر چه معنی دارد چو اب این شبهه
 بدو گونه می نویسم اول آنکه عصیان مومنین از تنه دل نبود بلکه اقتضای ایمانی
 معارض اوست مگر غلبه اثر دیگر داخلی یا خارجی سرایه عصیان میگرد و اندرین
 صورت منشأ این اثر چیست باشد که بذات خود عارضی است و باقتضای

ذات راغب بمعاصی است آن را شیطان نام نمی یافتن تا فرجام مگر
چون اینچنین است این مجازات در حق مومن بالعرض بود و بالذات معذب
همان چیز باشد که بالذات عاصی است حاصل این تقریر آن باشد که اگر
موصوف بالذات بعضیان چیزی را غلی است فرض کنیم همان را نفس گویند
آن چیزی را غلی دیگر باشد و منشأ از عان ایمانی چیز دیگر و اختلاف این دو متضادین
آنجنان بود که در ابدان ما و شما و دیگر مرکبات عنصریه آب را با آتش گره داده اند
بهر حال تسلیم تضاد فیما بین ضروری است ورنه کفر و ایمان باین تضاد و تقابل
که دانی و همه دانند از یک خمیر زانند و اگر سر نایه اثر مشار الیه امری است خارجی
مثلاً شیطان در حق آن اثر عارض و منضم او خال جهنم جزا بود و اگر آنرا قابل
آن دانند و در حق مومن تطهیر اگر اثرند کور را قابل مجازات نه پذیری بارے
ازین چه کم که این او خال مومن در حق او مجازات نبود و تطهیر باشد که لا جریم نمانی
از رحمت است نه غضب تا پاداش و مجازات خوانی و آثار غضب دانی و این
بدان ماند که نقره و زر و ربوته گذارند و بگذارند تا چرک از روی تابانش جدا افتد
و جمال مستور او ازین پرده نازیب بر آید یا اولاد خود را بحجام و جراح حواله کنند
تا نیش زنده آلایش از دل او بر آرد و پاک سازد و طرز دویم آنیکه دخول و وقوع
از مجازات و اذخال عام است که گاهی کسی را در آب و آتش اندازند و
گاهی پاره او بلخزد و بقیه آن را خود اندازند و باز نه سرارند و از اندرون
برون نکشند و چون بکشند که خود انداخته اند و آنکه بوجه عناد کسی را بچاه و
آتش اندازند و عرض او همین باشد که بمیرد پس دست او چه گیرد و آنکه پا او

لغزید و بنیاد از هر طرف بهر اخرج او دوند و نامقدور زنده براند همین طور
 قصه و نرخ است اعاد نامد منها کفار را خود بید ازند و باز نه برآورد و سونان
 را پا کے بلغزد و بدین سبب دران در این زمین است که او شان را از راه بواب
 نه پروند از راه پل بروند و میدانی که در دروازه بهر دخول و اذخالت است و پل
 بهر عبور و مرور نه هر وقوع و دخول اگر کسی بقیته این اقتضای پل و صراط
 نیست یا لغزی او باشد نظر برین این را مجازات نباید گفت غرض مجازات
 فعل خداوندی است نه فعل عبد یا لغزی فعل عبد است نه فعل معبود چون
 سونان را پا کے بلغزد از هر طرف شقیان بدوند و برانند باین تقریر حل
 بسیاری از مشکلات حدیث و قرآن سهولت توان کرد فقط قل اعوذ
 بِرَبِّ النَّاسِ مَلِكِ النَّاسِ إِلَهِ النَّاسِ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ
 الْخَنَّاسِ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِیْ صُدُورِ النَّاسِ مِنَ الْغِيْثِ وَالنَّارِ
 در سورة والناس وجه تعوذ سببه اوصاف از یک شر و وسواس امینست و الله اعلم
 که وسوسه را با ایمان تقابل ایمان غزم و اقتضای انقیاد را گویند و وسوسه را
 رو بسوی و اگر هست چنانکه هوید است مگر سبب اول ایمانی همین ربوبیت است
 اول نشو و نما را انقیاد و تذلل بمشاهده تربیتها ربه پایان او تعالی باشد و ربوبیت
 خداوند را دانی که دست بدانان ملکیت دارد چنانکه غلام بقیضه آثار خود محبوس
 بود و بدین سبب کسب معیشت نتواند یا زوجه در قبضه مالک بقیضه خود محبوس
 باشد و بدین وجه قوت خود محکم نتوان کرد و همچنین بلکه زائد ازین جمله کائنات
 در قبضه اقتدار مالک الملک علی الاطلاق ملک الناس محبوس هستند پس

ضعیف
 مؤلف

چنانچه زن و نفقه غلام و زوجه بحکم حبس بر آقا رزق باشد نه بحکم ملک سپین و
 ملک نکاح و نه نفقه ایام ابا و نشو و زود و خروج هم بگردنش نسبت می شود همچنین
 نفقه جمله عباد بحکم حبس مذکور بزمته خداوند کریم باشد و باین وجه که خروج از قبضه
 قدرتش محال است سقوط عباد هم محتمل نیست و میدانی که در ربوبیت همین اعطای قدرت و
 دهانی و جسمانی باشد دیگر چه باشد لیکن چنانکه ربوبیت منوط بملکیه بود و همچنین ملکیه از
 الوهیت خیرید شرح این همانیت که الوهیت همین عبودیت باشد و عبودیت بحکم تصرف
 خود بر عبودیت دارد و عبودیت را دانی که همین تذلل و انقیاد است و بس لیکن بنابر
 تذلل فقط بر محبت است امری دیگر منشاء این کیفیت نتوان شد آری گاهی
 بواسطه دگران روی نیاز بمحبوب خود باشد چنانکه عاشقان را پیش معشوقان بهره
 کرده باشی و گاهی بواسطه بیان باشد نیاز بیکه بخیرست دربان و پاسان آقا
 و رقباء باشد از همین قسم است و نوکر هر چه با قار نعمت خود میکند از همین قسم
 غرض اصلی او مقدار اجرت است اگر آقا نوکر را بر طرف کند باز رو بسویش نمیکند
 اگر آقا محبوب بالذات بودی انقیاد و تذلل نوکر علی الدوام می بود چون این
 مقدمه هویدا شد از موجبات محبت نیز باید گفت متعلق محبت بصیغه مفعول در
 ماسخن فیه جمال و کمال خداوندی است که ذاتی است و عرضه زوال نتوان شد
 یا احسان و قرب او تعالی که احتمال انفکاک او بدل راه نتوان یافت مگر هر چه
 با او باد این همه از ذات بحت فروتر است جمال و کمال را خود میدانی که از مرتبه صفات
 بالا رفتن نتواند همچنین احسان او تعالی همین است که ازان طرف چیزهای افاضه
 فرموده اند پس چنانکه نور صا و راز شمس از شمس بر زمین فائض می شود همچنین وراثت

آن طرف که همین صفات باری تعالی باشد باین طرف فائز می شوند و از اینجا دانسته
 باشی که آنچه بزرگان صوفیه کرام فرموده اند که ممکنات منطابق صفات باری تعالی
 اند حق این است که اولین صادر همین صفت وجود بود که نمودار از دست مگر چون
 حقیقت احسان او تعالی دانستی قدر که از قرب او تعالی نیز فهمیده باشی چه اندرین
 صورت واسطه فی العوض و جمله صفات خداوند تعالی باشد و موافق تقریر متعلق
 آیه اولی بالنبیین که در تحذیر مفسر است قریب چه اقربیه او تعالی مشهود
 شده باشد چون قصه یحیی است تعاقب جمله اقسام محبت کمالی باشد یا جمالی
 احسانی باشد یا قربی واضح شده باشد و آنچه واضح شده باشد که الوهیت از
 ملکیت بالاتر است و چه این تفاوت این است که مصلوق ملکیت او تعالی همی قوه
 تصرفات و ملکه حکمرانی او تعالی است که در قرآن مجید الرحمن همچو آیات التجدد
 مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا بلك نفع و ضرر تعبیر
 فرموده اند و میدانی که نفع همین افاضه است و ضرر سلب آن اگر بمحلی فرود آید
 همان محل ربوبیت برآید که فعلیت قوه و ملکه ملکیت است و میدانی که قوه و ملکه
 از فعلیت سابق است مگر متعلق محبت که موجب تدلل محروم است
 بالا مرتبه ربوبیت و ملکیت است درین دو مرتبه منشأ اضافه آن طرف است البته
 آن اضافه صادره از آن جانب واقع برین جانب است و نه قطع نظر از
 از وقوع فی مرتبه الذات کائنات ازین اضافه بهره ندارند و بدین سبب
 اگر گوئیم که این طرف استغفار و افراد مقابل اضافه است بجا باشد و در مرتبه
 مجبوتیه منشأ و مصدر اضافه این طرف است و این اضافه محبت و واقع بر آن

طرف است و بدین نظر اگر گوئیم که آخرت به من هو این اضافه بجهه نذار و بلکه من
هو افراد است نه اضافه درست بود این قدر بخوبی روشن توان شد
که مرتبه محبوبیتی که همانا مرتبه الوهیت است از الوهیت و ملکیت بالاتر است چه مقید و
مضاف از مطلق و مفرد و تر باشد با جمیع آنکه مناسط ربوبیت بر ملکیت است مناسط
ملکیت بر الوهیت است چنانکه ملکیت کاربرد از الوهیت است ربوبیت از کاربرد از ان
اوست تسخیر که همانا از مقتضیات ملکیت است سرایه گرم بازاری الوهیت
باشد و تربیت مناسب که از آثار ربوبیت است عمده دستکاری ملکیت بود نظر برین
ربوبیت نیز از کاربرد از ان الوهیت و محبوبیت خواهد بود پس آنکه از دوسو پناه جدید
ازین راه پایه پایه بوجود خود رسد و چاره کار خود که همانا کار اوست بگوید و از کس دیگر
نگوید بان اگر دوسو در مخالفت با اقتضای عبودیت نبوده و البته تعوذ از ان ازین
درگاه باین راه نمی بایست که هر کاری و هر مردی سگر قاعده علاج بالصدر اخذ می
نظر برین پناه از دوسو بدرگاه عبودیت و الوهیت می باید جست مگر افتادگان حضرت
عبودیت را رسانیدن عراض خود تا بان درگاه بی وساطت توان این چه بد چه
خیال متعسر است که رعایا را ملکه اعراض حال خود میو سطر کشند و نشنند و لارژ
دشوار باشد از اینجا وجه ترک داد عاطفه باین اوصاف مسطوره اعنی رب الناس
ملک الناس الله الناس و اختیار ابدان هم داشته باشی و هم مطلب اصلی سوجه
شده باشد یعنی وجه پناه جوئی بسده درگاه متنازله که یکجانب و یکجانب از یک
بلار و اصح شده باشد مگر خوشتر آن است که اینجا نب هم تثلیث مناسب بر آورده
شود عزیز من و هو اس را بیان حقیقه متعوذ شده پیدا و این را متقابل مرتبه الوهیت

که ملک الناس و رب الناس عنوان همان حقیقه اند و خاص را از خواص او
 باید شمرد که قاهر بران جز ملکیت که از خواص الوهیت است نتوان شد چه
 حاصل این خنوس همین اختفاست که کار و زردان باشد و تدبیر و افشایشان
 جز شایان از کس دیگر امید نتوان کرد و الذی یومس بیان فعل ماضیه و هو
 است که دافع آن جز تربیت که کار الوهیت بواسطه ملکیت است نتوان شد
 اکنون از وجه توجیه متعویبه و تریع متعویسه در سوره فلق هم بقدر فهم می باید
 مخفی اگر بیانی نشده باشد اول ضرور است که لب و دهن و غیره جانوران نیز
 خوار و غیره تا بدان نزد دویم ضرور است که آب چاه و هنر و باران و هوای حار
 آفتاب باور سرد و یکم برف و غیره اسباب احتقان حراره غریزش بر ویفته چهار
 مالک بوجه عداوت شاخ و برگ نه برند و بیخ او نه بر کند اگر اینهمه سامان فراهم شد
 امید است که آن نهال گل و بار آورنده امید کامیابی معلوم چون این مقدمه مهمل
 شد میباید شنید که فلق چه اولین سامان روئیدگی است مگر این انداز پیدا کردن
 نه مخصوص به نباتات است بلکه در جمله مخلوقات همین سان کنند چیز را از چیز
 می برارند و همین را شکافتن گویند از غذا که کثیر المقدار نطفه و بیضه و از ابر باران
 برارند و از آفتاب نور و از علت معلول و از وجود هیأ کل ممکنه را برارند و غرض از زیر
 تا بالا و پدید آوردن همین شکافتن است و بس ازین صورت رب الفلق کنایه
 از خالق باشد مگر بحیثیت تربیت که عنایت را مستلزم است نظربین در باره
 حفظ مخلوقات استعانت را سر و حفظ را دانسته که از چار چیز ضرور است
 اول اشاره باول است و ثانی ثبانی و ثالث ثبالت و رابع براب و حب

این تطبیق آن است که اضافت شربا حلق شیریان است که آن شرب
مقتضای ماهیتش بود و دانی که سبزه خواری مقتضای طبیعت جانوران صحرائی است
پس ازینکه من شرب غاسق اذ اوقب فرمودند گویا اشاره بارتفاع اسباب وحدت
کردند چه قید اذ اوقب دلالت بر آن دارد که غاسق را اگر چیزیست بیوشد موجب
انجات شرب باشد ورنه شرب تخمیز و مگر دانی که حاصل این وقوب این وقت
همین القطاع علاقه از نماند پس اول علاقه را مقید خود باید بکاشت تا انقطاع
او موجب شرب شود و پیدا است که افاده علاقه جز اسباب و سامان در اشیا دیگر نباشد
بعد ازین و من شرب النفس فی العقد فرموده اشاره بتجاوز موانع ترقی کرده اند
چه نفس فی العقد بحر بود و انش می دانی که همین عروص عوارض مخالفت طبعیه
اصلی بود که مانع از ظهور آثار اوست و بربوف واقع علی الاشجار که جز از غریزش
محقق گرداند و از نشو و نما و ترقی باز دارد و مشابهت تام دارد چنانچه جمله کائنات
انشط من عقال در پیچ و احوال متعلقه سحر بود بیان بر آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم دارد و است دلالت بر اینقدر دارد که چیزیست بر آن حضرت صلی الله علیه و آله
غالب آمده مقتضیات طبعی را پوشیده بود پس اندان من خبر عباس اذ احسد فرموده
بتجاوز از نفسند ان کینه کش کردند که بنایش بر عداوة است نه آنکه همچو خویش جانوران
مقتضای ماهیت انسانی است و الله اعلم و الله اعلم و الله اعلم
ممنونیم در بیان معنی بیت مشنوی شریف
کفر و کبر و کمالی ملت شود به هر چه گیر و غلتی علت شود بسم الله
الحسن الرحیم سر ایا غلتی و کرم مرزا عبد القادر بیک صاحب

دام عنايتكم اين گسترين خلایق که محمد قاسم اش خواند سلام سنون حج انوار
 عرض برد از دست من به ديونيد تقريب شادى مولوى محمود حسن صاحب بوف
 که عنايت نامه بنام اين هجده ان درين شهر کول رسيد چون باز آمد و ان نامه را
 گرفته لفافه دريديم ديديم که اين خاک بير کوه رسوايى را با آسمان رفعت و عسک
 رسانيدند کنال خود معلوم احوال خود معلوم همانا از نظر نيز بهائى آن بدليل العتاب
 باشد که بنظر همچو اهل انش و بنش اين کم از کبوتر را شهباز بلند پرواز نموده اند
 اگر حک خيالات از صفوح قلوب مردم بمن آموختند و لاجرم اين خيال باطل را
 از خاطر سامى محو کرده نقش حقيقت خود بجلوت انعکاس طبيعت سامى و در مى
 اکنون بجز آنکه التجاى بدرگاه محب الدعوات و در باره صدق حسن ظن آن محمد
 و ديگر نکران کنم خداوند کريم آن محمد و مان از لوث کذب و مرا از بار پي
 محمد قاسم چه باز دارد اکنون سخني ديگر ميبراهم معني است کفر کبر و کاملی نيت
 شود و هر چه کبر و عظمتى علت شود و بر تهييدى موقوف است تهيب
 درين عالم اگر ديده بختايم هر چيز حقيقي نهاده اند و هر حقيقت را صورت مناسب
 ان داده اند انسان را حقيقي است روح انساني و صورتى است اين بکبر حيا
 در محاورات با همى از سر زبان که باشد اطلاق انسان حقيقت و صورت هر دو
 جدا جدايى کنند و از همين جا است که احکام بدن را سوي حقيقت راجع مى نمايند
 ميگويند زير عمر و دراز و عمر و زير اگشت و امثال فلک بين جلا احکام بدن منسوب
 زير و عمر و راقر اميد نهد حال آنکه صدق زير و عمر و روح است که فرستگار از جن جنها
 و درت اند بدن او که درين محرکه عود و زود و کبر و زير و چون اينقدر دانسته شده

باید و هست که ایمان و کفر را نیز مقبوض است که روح ایمان کفر از ابدی خوانده شود
 که شوا و افعال آن باشد مثلاً اگر شاه و جن صورت ایمان است و انکار یک از آن
 کفر پس اگر کامل و در ایمان صورت کفر را بر کفر می دانان گفت که فلان کس کفر نیست
 همچون که مخالف صورت ایمان بر روی کار آورد اگر گویند که ایمان آورد یا ایمان گفت
 بجا باشد لیکن از وفور دانش آن نمی دانم می دانم که بسبب آثار حقیقت در صورت بی ایمان
 باشد در صورت انسانی جدا آثار از حرکات سکناات و کیفیات و می و منفی و منفی
 گریه و غیره که از روح انسانی و حقیقت انسانی نمیرسد اگر روح انسانی را یا پیکر جسمانی
 سرکار و نماز و این علاقه که می بینی از میان برخیزد باز این آثار ناشایسته و خواهی یافت
 نظر بر این داشته باشی هر چه حقیقت ایمانی را یا پیکر کفر بهم زنند و آن باشد جان و بدن
 ظلماتی تنها باز هم نور و ظهور از آن طرف هم باشد بلکه خود این پیکر که از آثار آن باشد
 باشد و این صورت خود یکی از مقتضیات آن مستوره معنی بود اگر شالیش بکار بسته می بیند که
 رایج بین که اقتضای همان امور رابطه است از کیفیات فلیقه حال را چنانی که سر و هم باشد آری
 جدا نماند این همه هند و اعنی پنج و دمی شوق میاس امر است واحد که مجتنب خوانند
 اگر تفاوت است تفاوت و اوقا و محرکات همچنین بنشاند اقرار شاه و بین انکار آن و او تفاوت
 وقت کمال ایمان هم کیفیت ایمانی اگر باشد چه مرجع معنی وقت اگر بنشاند خاطر اظهار
 مافی الضمیر میباشد این اکثر است و قوی بغرض چند که متعلق با ایمان باشد چهارمین
 سر حکومت هم میباشد عظیمترین آن اغراض اعلی و کلمه الله و ترقی دین و عطا و پند
 خلافت میباشد که در صورت گذشته شدن متصور نیست بدین سبب مقتضای ایمان است
 و بهر حال که خوف جان باشد که همان ایمان بود و این دوانی که در اجراء کفر است

متوانند چنانچه حضرت عمار بن یاسر هم بعضی دیگر اکابر و چنین اوقات کرده اند و همین کار آن
 که او شان را بطور کفر گرفتند و ملت شد ما را و شمار اکنون خست این قسم جان بر بسا
 و چنین اوقات هم سید باجمه جناب در کائنات صلی الله علیه و آله و سلم خبر اینچنین که هر گویا
 عمار رضی الله عنه شنیده گفت نشدند و بر عکس این دیگران فرمودند که عمار کافر شده از شما
 به ایمان پر شده و باز که حضرت عمار را خواند فرمودند که اگر باز چنین اتفاق افتد باز همچنین بگو
 و جان دست کفار است از این بشو که از شما با ایمان پر شد پس بدل میریزد که باعث
 این قسم بدگوئیها کیفیت ایمانی بود فقط محبت جانی نبود و اگر بسببش فقط علاقه محبت جانی
 بود و عرض نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از این شایسته تعلیقه بحضرت عمار بود فقط نه تر اید ایمان
 او شان و چه این فعل چنانچه بطاهر می نماید در آن صورت هم این سنیت او شان سبب
 ماند فقط اگر فرق است نیست که در صورت اولی و حقیقت فعل عمار و حقیقت
 افعال امثال با فرق باشد و صورتی دیگر چه حرج که در آن کتاب جنس ما و پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم اگر اتحاد است فقط در صورت حقیقت فرق زمین آسمان است چه از کتاب
 رخصتها نیز مثل کتاب نیمه باران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عزیمت بود یعنی در محلات
 و زمین که در محیط آن از کردن و ناکردن هر دو ضروری بود و الزام یک جانب از
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم موجب مغلطه عوام نشود و بالجملة افعال نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
 بدینجهه که تبلیغ از آن می یابید و همچو سائلان بهر طرح خواه از قسم کردن باشد یا از قسم نکرد
 از قسم عزیمت در حق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و حق مالمبتعان با آن که هر چه
 گرفته ایم از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گرفته ایم او آنچه که رضای باری بدان تعلق
 پذیرفته و نوعی از تحریض و ترغیب بدان کرده اند عزیمت است و رنه رخصت

و در این کتاب نیز
 از این جهت که
 در این کتاب نیز
 از این جهت که

اعنی بهتر آن است که بکشد و اگر کنند غذای و عتبار نیست که بخوف آن جگر خون شود
 چون معنی مصرعه اول بجای خود نوشت معنی مصرعه ثانی را بجای باید نشانید
 مسجدی که در شان آن در آخر سوره هرات میفرمایند والدین را بخواند
 مسجد خراب را و آنرا در آخر بقایین المؤمنین و اصرار المنجارب
 الله و رسول من قبل و یخلص ان اردنا الا الحسنه
 والله یعلم انهم کاذبون لا تقم فيه ابد المسجد اسس
 علی التقوی من اول یوم الحق ان تقوم فيه الایهاتی این
 مسجد منافقان بودند غرض فاسده و بین بنا سطح نظر داشتند چنانچه باجماع
 آن دین آیات او شافرموده اند بوجه فساد نیات او شان این عمل خیر او شان
 که در مرتبه هورت کاز ایمان و اهل ایمان بود آنچنان رشت و زبون شد که
 خود را بالا گرفت آسمان پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم صدای لا تقم فيه
 ابد دادند و چنین نماز و روزه و اقرار شهادتین اهل نفاق را تصور باید فرمود
 که از سر تا پای بیجوشی و زبونی که همانا معنی علت است هیچ نخواهد بود اگر بالفرض
 کس را با او کاری افتد باید که پس ایستد که یکبار دنیا کاره اند و السلام نظر با اتحاد جناب
 بامیر محمد بنی بیگ صاحب بن پیچیده اگانه نمی نویسم بعد سلام همین یک مصنون
 است السلام بهیبه او و آن سلام احقر خصوصاً جناب حافظ و مفتی صاحب
 و مولوی تناسا صاحب مولوی جان علی صاحب و مولوی اکبر علیخان صاحب
 سلام احقر رسانند فقط

نوحه و فراق حضرت مولانا جناب مولوی محمد قاسم صاحب رحمۃ اللہ علیہ

مصنّفه منشی حمید الدین متخلص بجز درین قصبه سبیل

<p> و مو از خاک مولانا بیرون آ چه دیدی که سرم سایه بریدی نه پہلو میگر فتم پاک رستی مرا باشد اگر صد چشم بینا کشایم دیده گروے که بینم ترا هر لحظه کارے با خداوند ترا از دیدن ماگشده پر هیز کجائی تا ترا خدمت گذارم کجائی او سرو مان مایان کجائی ایچہ بر تو بود نازم تو و آغوش قبر ایجان بچود همان حسرت که اندر سینه ام بود که باشد کاشکی گر اخیتارم سرم برز انوبت چشم بر بیت و گر نه هر کجا باشم خرامان کس گوید به پیش کوفلان مرد تو فرمائی بر این شرب که او بود </p>	<p> که بینم روے زیبا قدر عنا چه افتادت که تا دامن کشیدی جفا کردی که زیر خاک رستی بود روی ترا هر دیده جو یا گل نظاره از حسن که چینم مرا از دیدن تو دیده هایمند مرا بے تست جام عمر لب سیریز بمیرم زیر پایت جان سپارم کجائی روح مایان جان مایان کجائی ایکه سویت چشم بازم نه خاک لحد ایسان بچود تناسخ که او در پیرینه ام بود به پیش آستان جان سپارم کفن از دهنست قبرم بجویت و بال جان باشد داودن جان ز چشم دور مرد و نو جوان مرد خدا مرز دش مرد نکو بوده </p>
---	---

ترا چون برگزیدست عالم غیب
نه تشنه تا نه خاک فگندند
اگر نوری به حال من شد مرن
وگر خود مرومی در چشم من شو
اگر نهایت مقصود باشد
وای دارم ز دروغی سر حالی
سردار من شود ای وگر باک
نهان دایم درون سین خانه
دو چشم و اندرونش پرده ایلم

همین گفتن سجا تم بیشک وریب
نه رازی تا که پنهانت پسندند
وگر خالی بیاد رسد و دم من
وگر خنچی بیاد و رحدقه ام رو
هزاران خلوتم موجود باشد
بیابنشین قدم زن لا و بالی
بیابنشین قدم زن چست چالاک
بیابنشین قدم زن مالکانه
بیابنشین قدم زن ای گناه

دماغم شدیدی از فکر اغیار
بیانستین قدم زنست و سرشار

الحمد لله الذي أسمر قرآني تصحيح حميد خصال سعيد الزين مولوي محمد منظر حسن صاحب

شاگرد اکمل المفسرین افضل المجتہدین قدسوة الفقہاء ربنا یدہ ارجاب مولانا رشید احمد صاحب

گنگوہی و مولانا احمد حسن صاحب امروہی در مطبع گلزار احمدی واقع شہر آباد
باہتمام راجی الی رحمت اللہ علیہ محمد علی اللہ حبیب
سنہ ۱۲۸۱ ہجری طبع گردید

نام کتاب	نام مصنف	قیمت	محمول
آبجیات -	مولانا محمد قاسم صاحب نانوتوی	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تقریر دلیلیہ کاغذ لایبی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
زبرد کاغذ مزوج	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
چترہ الشیخہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
لطائف قاسمیہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
قاسم العلوم بمبرورہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
الدلیل المحکم	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تقدیر الناس	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
اسرار قرآنی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
حجت الاسلام	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
حق البیج فی اثبات الزوج	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تخصیص العقائد	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
رسالہ تفسیر	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
مباحثہ شاہجہانپور	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
قصائد قاسمی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
زبدۃ المناسک	مولانا رشید احمد صاحب گکوی	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
برائت الشیخہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
انشائات الامینہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
لطائف رشیدیہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
تغیر حانی	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
ظفر بین	مولوی محمد علی صاحب	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
قصائد اربع المسیطہ	شاہ ولی اللہ صاحب	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
مکتوبات المسیطہ	شاہ عبدالقادر جیلانی رحمہ اللہ علیہ	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
	و میرزا جان خان صاحب رحمہ اللہ علیہ	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
	دشاہ ولی اللہ صاحب رحمہ اللہ علیہ	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
اجوبہ اربعین حصہ اول	جناب مولانا محمد قاسم صاحب	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰
رسالہ فیوض قاسمیہ	"	۰۰۰۰۰۰۰۰	۰۰۰۰۰۰۰۰

اور انکو سوائے اندب ہی کتابیں ہر قسم کی موجود ہیں جن صاحبکو مطلوب ہوں قیمتیں سبیکر شہر سڑک طلب فرمائیں فقہ

محمد ابراہیم شاہجہانپوری مہتمم مدرسہ عربیہ فی شہر مراد آباد واقع مسجد بابو شناسی